

تندیسی دانش و پارسایی

محمد حکیمی

زیست محیطی، مشکلات دیگری در کار نشر کتاب پیش می‌آید، که اگر ضرورت پیدا نکند نباید به آن تن داد. به هر حال این اساتید چون حضرت شیخ مجتبی قزوینی، و حضرت شیخ هاشم قزوینی و... معتقد بودند که تقریرات نویسی کاری تکراری و بیهوده است.

آری اگر چنین نظری در اصول یا مسائل و مبانی فقهی وجود دارد، آن را در رساله‌ای جدا چاپ کنند، و این شیوه‌ای عالمانه، و برخوردار از متد و لوزی آکادمیک و دانشگاهی است، که در باره موضوعی که کتابها و نوشته‌های بسیاری شده است، آیندگان اگر نظر یا حاشیه‌ای در برخی موارد داشتند و یا طرح تکمیلی، تنها به نشر و چاپ همان نظر و طرح بسنده کنند، نه آنکه آن دوره کتاب را برای همین چند نظر مجدداً چاپ و به نام خود منتشر سازند، و به وقت و اقتصاد جامعه و طالبان علم زیان بزنند؟ اکنون در این سطور و در پرتو نورانیت استاد، پیشنهاد می‌شود که چند نظر در اصول، یا چندین نظر در فقه را به صورت رساله‌ای بنویسند، و افکار خود را بدینگونه مطرح سازند، نه اینکه سرتاسر فقه یا اصول را به چاپ برسانند، و نظرات خود را در آنها بگنجانند!

این شیوه‌ای است، که بزرگان ما درباره کتاب ارزشمند «عروة الوثقی» از آن پیروی کردند، و هر

در این نوشته به بخشهایی از ویژگیهای شخصیتی و علمی استاد می‌پردازیم که شخصاً دیده‌ام و روایتگر صحنه‌ها شخص نگارنده است. (۱)

۱- شخصیت علمی

شخصیت علمی اندیشمندان و عالمان از دوراه شناخته می‌شود:

۱- آثار قلمی و مکتوبی که از خود به یادگار بگذارند.

۲- شاگردانی عالم و دانشمند تربیت کنند.
درباره استاد، نشانه نخست به پیدایی نیامده است، و ایشان متأسفانه آثار قلمی ندارند. و این نه از سر ناتوانی است، بلکه از ویژگیهای برتر و مسئولیت شناسیهای بیشتر آنان حکایت می‌کند. حضرت استاد، چون دیگر یاران و همسازان خود عقیده داشتند که پس از آن همه ژرفکاریهای گسترده در اصول و فقه و دیگر مبانی اجتهاد، و پس از کاوشگریهای شگفت آور و معجزه سان شیخ انصاری، و تقریرات علامه نائینی و شیخ محمدحسین اصفهانی و آقا ضیاء عراقی، تقریرات نوشتن و دوره فقه و اصول را از آغاز تا انجام با نام دیگری چاپ کردن، کاری درست نیست، بلکه وقت کشی نسل جوان طلاب است، و هزینه‌های فراوانی در بردارد و نوعی اسراف است، و با توجه به مسئله کاغذ و بحران جنگل زدایی و آلودگی‌های

گفته اند: وقتی تاریخ در موضوعی خاموش است، باید جغرافیا را به سخن واداشت؛ اما وقتی در موضوعی، جغرافیا نیز ساکت است چه باید کرد؟ وقتی استادی فرزانه و پرتلاش، از پس چهل سال تدریس و تحقیق، اثری مکتوب از خود به یادگار نگذاشته تا اینای زمان با نگاه در آن، زمینه زندگی، اندیشه و زمانه او را دوری کنند، از چه طریق می‌توان به بازسازی اندیشه و عمل او رسید؟ اینجاست که باید ناگزیر فرازی دیگر به جمله نخست بیفزاییم: وقتی استادی متفکر به ابدیت می‌پیوندد و به دلایلی آثاری از خویش بر جا نمی‌نهد، برای شناخت همه جانبه او، باید از ذهن شاگردانش مدد گرفت. در جستاری که پیش روی گرامیان است، استاد محمد حکیمی، روایتگر صحنه‌هایی از زندگی استاد حاج شیخ هاشم قزوینی است که خود شاهد آن بوده است.
قلم استوار و متین و ادبیات ویژه‌ای که نویسنده در دانشا در این مقاله به خدمت گرفته، بر زیبایی این پژوهش افزوده است. این مقاله تنها بررسی ابعاد علمی - تربیتی مرحوم حاج شیخ هاشم قزوینی نیست، شاید از بعد دیگر، رنجامه پژوهنده دردمندی است که با توجه به اندیشه‌های ناب متفکری چون مرحوم حاج شیخ هاشم، به آسیب شناسی تبلیغ دینی، شیوه‌ها و منابع آموزشی حوزه و سلوک اجتماعی روحانیان در جامعه انقلابی امروز ما پرداخته است.

صاحب نظری به حاشیه زدن پرداخته است.

بنابراین چنانکه در دنیای علم رسم است و بزرگان ما در گذشته نیز چنین روشی را برگزیدند، باید به رساله نویسی روی آورد، و مجموعه دانش یا علمی را برای چند حاشیه، یا اظهار نظر، یا نظر تکمیلی از آغاز تا انجام به چاپ نرساند؟

من اکنون اشاره کنم به رسائل علمی در جامعه ما که از سوی مراجع عالیقدر و مجتهدان بزرگ چاپ و منتشر می شود، و شمارگان بسیار بالایی دارد، و انرژی و پول و کاغذ و هزینه های زیادی می برد؛ اینها نیز باید بدان شیوه پسندیده باز گردد که پس از مرجع عظیم آیت الله بروجردی رسم شد، که رساله مرجع در گذشته باقی باشد، و چند برگ حاشیه و فتوای جدید چاپ شود و بدان ملحق گردد. این شیوه مدت ها رسم بود، و مردمان رساله عملیه پیشین را کنار نمی گذاشتند، بلکه با تهیه دو برگ چاپی به نام حواشی و فتوای مرجع جدید و پیوست آن به رساله پیشین، به فتوای مرجع مورد نظری می بردند.

این شیوه منطقی و شرعی و به روز، متأسفانه چند سالی است که ترک شده است. البته رساله های دسته جمعی نیز چاپ می شود که تقریباً به شیوه «عروة الوثقی» مرجع بزرگ سید کاظم یزدی است که این روش بسیار پسندیده است.

امید که دیگر باره این روش معمول گردد، و رساله ها از باطل شدن یکباره رهایی یابد، و مقلدان نیز لازم نباشد رساله های دیگری تهیه کنند؟

باری اساتید ما چنین دیدگاههای داشتند، بدینسان می اندیشیدند، و راههای دیگر را دقیق و ظریف و موی سان می بستند، و به عمر و اقتصاد جامعه و طلاب جوان حرمت می گذاشتند. به این جهت، و یا شاید به جهات باطنی دیگر که در قلب آنان بوده است، حضرت استاد به آثار قلمی علاقه ای نشان نداد، و شاگردانش را نیز به نوشتن درس و تقریرات تشویق نکرد، و از این زندگی رخت بر بست و کوله بار آخرتش را سنگین ساخت، و کوله بار دنیایی را سبک و اندک.

اکنون با توجه به این موضوع، در شناخت مقام علمی استاد، ناگزیر باید به معیار دوم روی آوریم، و از شاگردان بنام استاد، مقام علمی استاد را بشناسیم.

در ارزیابی مصاحبه هایی که با برخی از شاگردان برجسته استاد شده است، توان علمی، شناخت عمیق، و احاطه ژرف استاد بر مبانی اصول و فقه آشکار می شود، و شاگردان عالم و اندیشمند استاد

□ حضرت استاد، چون دیگر یاران و همسازان خود عقیده داشتند که

پس از آن همه ژرفکاویهایی گسترده

در اصول و فقه و دیگر مبانی

اجتهاد، و پس از کاوشگریهای

شگفت آور و معجزه سان شیخ

انصاری، و تقریرات علامه نانینی و

شیخ محمد حسین اصفهانی و آقا

ضیاء عراقی، تقریرات نوشتن و

دوره فقه و اصول را از آغاز تا انجام

با نام دیگری چاپ کردن، کاری

درست نیست

که اکنون خود از مدرسان و عالمان شناخته شده اند، به صراحت از مقام علمی استاد سخن گفتند، و درسهای عمیق و عالم پرور و بیان معجزه گر او را ستودند. برخی از این اظهار نظرها را در این کتاب خواهید دید، و نیاز به تکرار آنها نیست.

۲. ضرورت تفقه در دین

حضرت استاد در بحث «حجیت خبر واحد» کفایه، مسائل این بخش از کتاب را به روشنی باز گفت، و محورهای آن را آشکار ساخت. یکی از دلائل این حجیت آیه «نفر» بود:

«و ما کان المومنون لیتفقوا فی الدین، ولیندروا فرقه منهم طلائفه، لیتفقوا فی الدین، ولیندروا قومهم اذا رجعوا الیهیم، لعلم یحذرون» (۲)؛

نمی شود که مردمان مؤمن همه (برای جهاد یا طلب علم) بسیج شوند؛ بنابراین چرا نباید از هر گروه از ایشان، تنی چند، بسیج شوند و بکوشند تا دانش دین را به ژرفی بیاموزند و هنگامی که بازگشتند قوم خود را بیم و اندرز دهند (و بیگاهانند)، باشد که آنان نیز از نافرمانی خدا بهراسند.

مباحث این آیه را نیز به نیکی تبیین کرد، و درس به لحظات پایانی رسید. در واپسین دقیق درس، استاد از حقیقتی بزرگ در آیه پرده برداشت و چنین گفت:

«طلبه ها آیه می گوید: تا فقیه نشدید درباره دین حرف نزنید؟!» این فراز را با حالتی ویژه بیان کرد، یعنی آنگاه که می خواست جمله اش به پایان برسد، دست راست را بالا برد، و انگشت سبابه را به سوی آسمان بالا گرفت، و با این سیمای ملکوتی و تاثیرگذار به جمله اش پایان بخشید.

به یاد دارم که چند ثانیه پس از ادای آخرین جمله، این حالت ایشان با لحظاتی سکوت همراه بود، سکوتی که شنونده را به تامل وامی داشت، و تاثیرگذاری فراموش نشدنی داشت. انسانی که بطور طبیعی شکوهمند بود، و سیمایی با صلابت و اعجاب انگیز داشت، آنگاه که قیافه به خود بگیرد، و ژستی تاثیرگذار از خویش نشان دهد، چه جلال فراموش نشدنی از خود ترسیم می کند، و حضرت استاد پس از همین جمله و در پایان درس چنین کرد، و تمام وجود مرا از اصالت سخن و عظمت گفته اش سرشار ساخت.

براستی پندی استادانه و ماندگار بود، زیرا که بر اساس ارتباط انداموار (ارگانیک) بخشهای گوناگون دین خدا، با آگاهی و شناخت مجموعی و از همه بخشها، می توان درباره آن سخن گفت و کلیت تعالیم دین را تبیین کرد.

بسیاری از آیات قرآن و احادیث معصومان (ع) که در موردی مطلق آمده است، در جای دیگر قید و شرایط و حدود آن مشخص شده است، یا در جایی مجمل است، و در جای دیگر حدود مفهومی یا موضوعی آن بیان گشته است، یا اگر حکمی قاطع بیان شده، موارد رفع آن نیز در آیه یا حدیث دیگر روشن شده است. و بنابراین سخن گفتن در بیان تعالیم دین بسیار دشوار است و شناخت مجموعی می طلبد، و نمی توان با مطالعه یک آیه یا حدیث در موضوعی به بیان حکم اسلامی پرداخت، بلکه باید از همه آنچه در این زمینه رسیده است، آگاهی دقیق داشت، تا سخن گفتن در آن باره روا باشد، و معرفی دین درست صورت گیرد، و کجروی یا بدآموزی انجام نیابد، و توده های مردم به انحراف و غلط فهمی دچار نگردند، و هر کس دین را بگونه ای تفسیر نکند.

برای مثال بنگرید به مسائل خانواده در اسلام و حقوق متقابل زن و مرد و فرزندان، و چگونگی رفتار در خانه و با همسران.

در هر یک از این دست مسائل، اگر چند حدیث نگریسته شود، و احادیث دیگر بررسی نگردد، یا کلیت اصل قرآنی: «عاشروهن بالمعروف» (۳)، با

زنان رفتاری نیک و انسانی داشته باشید

فراموش شود، چه مسائلی پیش می آید، و چگونه شخصیت زن یا حقوق مزد در خانواده نفی می گردد؛ لیکن اگر مجموعه احادیث که در این موارد آمده است بررسی شود، و از کلام خدانیز در تبیین اصول و مبانی حکم بهره برداری گردد، موضوع ممکن است به کلی دگرگون شود، و با بررسیهای ناقص تفاوتی بنیادین یابد. در مسائل سیاسی و رابطه فرد و دولت و حقوق متقابل آنان، و روابط و حقوق اجتماعی یا اقتصادی نیز موضوع چنین است. در موضوعاتی چون مالکیت و حدود آن و مالکیت های کلان، فقر و تهیدستی، سطح زندگی، حقوق کارگری، سودبازرگانی... اگر تنها یک آیه یا یکی دو حدیث موزد نظر باشد، بگونه ای تعالیم

اسلامی استنباط می شود، و اگر مجموع آیات و احادیث در این زمینه ها ژرفنگری شود و ضوابط تعادل و تراجیح میانشان برقرار گردد، بگونه ای دیگر شناخته می شود، و چه بسیار که نگرش اجمالی و بدون بررسی مجموعی، با نگاه تفصیلی و بررسی همه جانبه تضادی ماهوی یابد. از این رو این سخن استاد بسیار استوار و ارزشمند است برای آنانکه می خواهند درباره این سخن بگویند. برآستی می توان گفت بیشترین مشکلات دین، و دگروار تفسیر کردن اصول و فروع آن، از همین سخن گفتن نادانان و بدآموزی اندک دانان است، که به

مقام والای «تفقه ژرفکاری» در دین نرسیدند، و به آموزش مردمان دست می یازند. باری حضرت استاد در این پند حکیمانه خواست این مشکل برطرف شود، و آموزش اسلام به دست فقیهان و اسلامشناسان صورت پذیرد.

باری من همواره و همواره به یاد این سخن هستم، و در ورای این سخن آن چهره جذاب و شکوهمند را به یاد دارم، و شاید همین پند حکیمانه بود که طلبگی مرا از همه شغلها باز داشت، و تنها و تنها به ژرفکاری در حقایق اسلامی و ادار ساخت.

۳- احساس دیگر خواهی

روز دیگری درس استاد با خاطره ای بسیار انسانی و آرمانی همراه گشت، و وی میانه درس به جریانی اشاره کرد که برآستی آموزنده و تربیت کننده بود، و از عواطف دریاسان این عالم ربانی پرده بر

□ اسفبارتر اینکه هزینه های کلان و کمرشکنی را در راه تشریفات مذهبی صرف می کنیم، و به تعمیق سازی بنیادهای دینی مطلقاً نمی اندیشیم، و برای رشد معرفت دینی بهایی نمی پردازیم، جشنواره می گیریم لیکن بررسی نمی کنیم که بازده و ره آورد این جشنواره های پرهزینه، رشد شناخت دینی، و ریشه ای شدن باورهای عقیدتی نسل حاضر است یا تنها مایه ارضای احساسات و تحریک عواطف.



می داشت. حضرت استاد این رخداد را بدینگونه بازگو کرد:

روزی در مسجد گوهر شاد نشسته بودم، شخصی را دیدم که نماز می خواند یا وضو می گرفت لیکن نادرست و بدون شرایط. به او نزدیک شدم، و اشتباهاتش را یادآور گردیدم. او در پاسخ گفت: در روستای ما همینطور نماز می خوانند، و کسی را نداریم که به ما آموزش دهد. استاد فرمود: به او گفتم: می شود من به روستای شما بیایم، و احکام اسلامی را به شما بیاموزم. گفت: نه! زیرا ما اسیر دست خانها هستیم، و آنها نمی گذارند ما روحانی دعوت کنیم، و خودشان برای ما آخوند می آورند سپس استاد افزود: پس از این گفته، او گریست و من گریستم، با دلی پر اندوه او گریست و من گریستم، و سرانجام از یکدیگر جدا شدیم.

آن روز که استاد این جریان را روایت می کرد، آثار اندوه بر چهره اش سایه افکنده بود، و احساس می شد که روان مسئولیت شناس و احساسمند او پس از سالها این ماتم دینی را فراموش نکرده است.

برآستی باید بر این دل و احساس آفرین گفت، و در برابر این همه عظمت سرتعظیم فرود آورد، و این تعهد باوری مسئولیت شناسی را ارج نهاد؛ که به هیچ چیز جز خدا و نجات مردم نمی اندیشد، و هیچ مقام و منصب و موقعیت اجتماعی برایش مطرح نیست. مدرس اول و مقام نخست حوزه خراسان بودن، و یا به روستایی رفتن و احکام گفتن، هر دو برایش برابر است؛ بلکه دومی ترجیح دارد که وظیفه الهی بر دوش عالمان راستین است.

بر همین اساس ایشان زادگاه و سرزمین نیاکان خود را (۲) هیچگاه فراموش نکرد، و هر سال ماه رمضان بدان دیار می رفت، و از هم ولایتهای خود خیر می گرفت، و یک ماه تمام در آنجا می ماند، و بدانان احکام شرعی و دین باوری می آموخت. هیچ وقت به ذهنش خطور نکرد که مقام و شأن من با روستا و منبر رفتن سازگار نیست، و این کارها موقعیت مرا در حوزه متزلزل می سازد؟! این دست اندیشه ها و وسوسه ها را به دل راه نداد.

مناسب است به رخداد دیگری نیز اشاره کنم که ژرفای انسان دوستی، و عمق مسئولیت

شناسی استاد را روشن می سازد.

استاد بزرگ و مریی کم مانند روزی در درس چنین گفتند:

روزی در قزوین سیل آمده بود، و ما به تماشای سیلابهای ویرانگر رفته بودیم، ناگاه دیدم مردی در دل خروشان آب دست و پا می زند، و گاه زیر آب می رود و گاه خود را به سطح می کشد؟ و پاره چوبی را دست آویز ساخته است.

استاد فرمود: من به تماشاگران گفتم، چه کسی می تواند این شخص را نجات دهد؟ گفتند: زنی است که این کار از او ساخته است. گفتم: آن زن را بیاورند، آن زن پیش آمد. من به او گفتم: این مرد را نجات بده. زن گفت: من باید عریان شوم و گرنه نمی شود؟ گفتم: اشکال ندارد. ما همه روی

برگردانیدیم، و زن خود را به آب افکند، و شناکنان پیش رفت، و مرد را هر طور بود نجات داد. و استاد پاداشی در خور به آن زن هدیه کرد.

نیز می گفتند: آن مرد علی القاعده از گیسوان و دیگر اعضای زن می گرفته تا به خشکی رسیده است، و اینها در برابر نجات یک انسان حرمی ندارد.

در اینجا سطری از رنجامه خود را بر کاغذ آورم، و یادآوری کنم آنچه را با دو چشم خویش در حوزه نجف دیدم که هر عالمی منبر می رفت، از جایگاه و منزلت علمی و حوزویش بکلی کاسته می شد. پیآمد این سیره ناهنجار این شد که نوع مردم نجف و همسایگان حوزه، از ناآگاه ترین طبقات نسبت به تعالیم اسلامی بودند، و نزدیکترین کاسبها به مدارس علمیه و بارگاه ملکوتی امام بزرگ انسان حضرت علی (ع) ابتدایی ترین احکام اسلامی را نمی دانستند. از این دردناکتر اشاره کنم به اینکه استاد بزرگ آیت الله خوئی در کنار درس خارج اصول و فقه، درس خارج تفسیر نیز شروع کرد. و اگر ادامه می یافت چه تحول بنیادینی در حوزه ها و سپس در توده های مردم پدید می آورد، لیکن متأسفانه جو تفکر حاکم بر حوزه مانع گشت، و تبلیغات چنان علیه آیت الله خوئی اوج گرفت، که درسهای ایشان یکباره خلوت شد، و حتی بنا بر روایت عالم شهید آیت الله شیخ مرتضی بروجردی در درس آیت الله خوئی دو سه نفر بیشتر نماندند! (۵) و سرانجام ایشان مجبور گشت که درس خارج تفسیر را رها کند؟

این شیوه رفتاری حضرت استاد آیت الله قزوینی این حدیث شریف امام حسن عسکری را در یادها زنده می کند:

امام حسن عسکری (ع) به روایت از امام باقر (ع):
العالم لمن معه شمهعه تضي للناس، و تزيل ظلمه الجهل و الحيره... (۶)

عالم همچون کسی است که با خود شمعی دارد و راه را برای مردمان روشن می کند... و تاریکی نادانی و سرگشتگی را از میان می برد...

براستی باید فکر کرد که آیا ما برای مسائل دینی نسلها و آبدیها، چنین احساسهایی ژرف و شورانگیز داریم؟ و چنین تصمیمهایی می گیریم؟ و برای ناآگاهی مردم روستایی بدینسان اشک می ریزیم؟ یا بی تفاوت می گذریم، و دست بالا یک «لا اله الا الله» بر زبان می آوریم، و می گوئیم دوره آخر الزمان شده است؟ و بی تفاوت از کنار این همه بی فرهنگی و ناباوری دینی می گذریم؟!

□ بسیاری از آیات قرآن و احادیث

معصومان (ع) که در موردی مطلق

آمده است، در جای دیگر قید و

شرایط و حدود آن مشخص شده

است، یا در جایی مجمل است، و در

جای دیگر حدود مفهومی یا

موضوعی آن بیان گشته است، یا

اگر حکمی قاطع بیان شده، موارد

رفع آن نیز در آیه یا حدیث دیگر

روشن شده است. و بنابر این سخن

گفتن در بیان تعالیم دین بسیار

دشوار است و شناخت مجموعی

می طلبد.

اسفبارتر اینکه هزینه های کلان و کمرشکنی را در راه تشریفات مذهبی صرف می کنیم، و به تعمیق سازی بنیادهای دینی مطلقاً نمی اندیشیم، و برای رشد معرفت دینی بهایی نمی پردازیم، جشنواره می گیریم لیکن بررسی نمی کنیم که بازده و ره آورد این جشنواره های پرهزینه، رشد شناخت دینی، و ریشه ای شدن باورهای عقیدتی نسل حاضر است. یا تنها مایه ارضای احساسات و تحریک عواطف امروزه که شیوه های ارزیابی و روشهای سنجش و بررسی فراوان است، نظر سنجی و تستهای اجتماعی می تواند راندمان و ره آورد برنامه ها و کارها را مشخص سازد؛ برآستی بیایم و برنامه ها و همایشها و نشستهای دینی و... را به سنجش و بررسی بگذاریم و بازده آنها را درست ارزیابی کنیم. اگر کارهای پرهزینه بازده درستی ندارد آنها را رها کنیم، و به کارهای اصولی و تاثیر گذار روی آوریم. شیوه ای را که کشورهای پیشرفته در کارها و برنامه هایشان اجرا می کنند.

نیز توجه داشته باشیم که کارها بویژه کارهای فرهنگی را به ناواردان نسپاریم، و بدانیم که هنوز آگاهان و اندیشمندانی وجود دارند که برای زدایش اینهمه ناباوری و ناآگاهی نسل جوان، طرح و برنامه های نتیجه بخش و پر بازده دادند.

باری «تلک شقشه هلرت ثم قررت» (۷) باشد که

از اینهمه ندانم کاری و خوش خیالی نجات یابیم) در این بخش که کمی به درازا کشید، و در دل های بازگفته آمد و غننامه ای گشوده گشت، جز گسترش بیداری و آگاهی هلفی در سر نبود، و جز زدودن غفلت و بی خبری آرمانی نه!

در پایان این بخش به سخن حیات بخش امام بزرگ انسان حضرت علی بن موسی الرضاع (ع) اشاره کنم که فرمود:

امام رضاع (ع): العلم اجمع لاهله من الابهاء (۸): پیوندهای اجتماعی اگر علم محور باشد و با دیگر شناسی و درک متقابل انسان ها از یکدیگر صورت پذیرد، می تواند چنان استوار و پولادین گردد، که هیچ گاه پیوند پدری و فرزندی بدان نرسد. این حقیقت ارزشمند را امام بزرگ انسان بازگو کردند که علم بیشتر می تواند انسان ها را به یکدیگر نزدیک کند و از افراد نوع انسانی خانواده ای بزرگ بسازد، پیش از آن که رابطه خانوادگی از عهده چنین کاری کارستان برآید.

این عالمان هستند که با جامعه خویش ارتباط برقرار می کنند، بسیار استوارتر از پیوندهای خانوادگی و نژادی قبیله ای و جغرافیایی و این عالمان هستند که وجدانی اجتماعی دارند و در راه هدایت و اصلاح مردمان چون شمع می سوزند، چنان که در سخن امام عسکری (ع) آمده بود.

۴- تواضع و فروتنی

۱- در دوران حیات استاد شیخ هاشم قزوینی، علامه بزرگوار و پژوهشگر شیخ آقا بزرگ تهرانی به مشهد آمدند و دید و بازدیدهایی با عالمان این شهر صورت گرفت. (۹) استاد حکیمی در این روزها محضر این خدمتگزار علم و تشیع را مفتتم می شمرد و بارها از ایشان دیدن می کرد، تا این که روزی شیخ آقا بزرگ از استاد حکیمی می خواهد که به دیدن آیت الله شیخ هاشم قزوینی بروند. پس از این درخواست قرار می گذارند و با شیخ آقا بزرگ به منزل استاد می روند. دیدار پایان می یابد. به هنگام خداحافظی استاد قزوینی بیشتر از اطاق بیرون می آید و گیوه های فرسوده شیخ آقا بزرگ را برمی دارد و می بوسد و برچشمانش می گذارد و سپس پیش پای ایشان می نهد!

در برابر این صحنه که به راستی از اقیانوس ها بیکرانه تر است و از بلندترین قله ها فراز مندتر، باید سر تعظیم فرود آورد و پیشانی بر زمین نهاد، و خاک پای این استاد را کیمیای دیدگان ساخت، که با موقعیت و منزلت خویش، در برابر عالمی خدمتگزار بدینسان فروتنی می کند؟ و بدین گونه

خدمات ارزنده شیخ آقا بزرگ را ارج می نهد و پندی جاودانه به همه علم دوستان در حوزه های خدمت های عالمان بزرگ را تا بدین پایه خدمت نهند و در برابر آنان بدین گونه سر تعظیم فرود آوردند. به راستی این جریان، چون شخصیت خود حضرت استاد بی مانند یکم نظیر است. این صحنه به راستی سطری زرین است که در تاریخ زندگی عالمان راستین، برجین خورشید نوشته شده است. طلاب باید از این رفتار اندرز گیرند، و در برابر خدمتگزاران علم و دین پیشانی بر زمین بسایند.

۲- دیگر از نمونه های تواضع واقعی استاد این است: هنگامی که ایشان درس خارج می گفتند و تنها درس رسمی خارج حوزه بود، آیت الله میلانی به مشهد آمدند و درس شروع کردند. پس از این رخداد آیه الله قزوینی درس خارج را به درس سطح تبدیل کردند و وسط درس گفتند: کتاب بدهید؟ شاگردان متوجه شدند که استاد درس خارج را کنار گذاشته است. پس از آن استاد به صراحت می گوید: هر کس درس خارج می خواهد به درس آیت الله میلانی برود.

این نیز تواضعی کم نظیر است و اخلاص بی مانند را به نمایش می گذارد که شایسته عالمان ربانی است.

۵- جهاد و مبارزه

حضرت استاد چون دیگر عالمان شیعی اندیش، ظلم ستیز بود و هر گاه فرصتی می یافت این روحیه تسلیم ناپذیر خود را آشکار می ساخت. دوران تبعید و زیر نظر گرفتن و مأمور مخفی بر او گماشتن دلیل روشن آن بود. نظام ضد دین و سر سپرده شاهی از او هراس داشت و او را نامرئی محاصره کرده بود.

استاد در جریان مخالفت عالمان و مردم مشهد با موضوع بی حجابی شرکت داشت و به تبعید ایشان انجامید. همچنین با صراحت از مبارزان به حق و ستیزه گران با نظام شاهی حمایت می کرد و از طبقه حاکم هراسی نداشت.

اکنون من به جریانی که خود از زبان مبارک استاد شنیدم اشاره می کنم:

پانزده بهمن روزی بود که شاه معدوم از سوء قصدی گریخته بود. در آن روزگار، چاپلوسان دربار چنین رسم کردند که در این روز مجالس دعایی برپا کنند، برای سلامتی شاه و به شکرانه نافرجامی این سوء قصد. از این رو همه ساله در مسجد گوهرشاد نیز مجلسی برگزار می شد و واعظ

نیز آمده است:

«روزی برای تدریس به مدرسه نواب آمده بود... و چون کمی به وقت مانده بود، در راهرو مدرسه، روی سکوی زیر طاق نشسته بود. به خدمتش رسیدم و فرصت را مغتنم شمرده، از مبارزات مسلحانه و اقدامات نواب صفوی پرسیدم و نظرش را در این باره جویا شدم. دستش را به طرف عمامه اش برد، و با اشاره به تحت الحنک خود گفت: «با تحت الحنک نمی شود از دین دفاع کرد». (یعنی ضرورت مبارزه مسلحانه). آری، مردی شجاع و پر دل که از قهرمانان مبارزه، با رضاخان در، واقعه مسجد گوهرشاد، بود. باید با مبارزات مسلحانه با پسروی نیز برای دفاع از دین و کوییدن ظالمین، موافق باشد». (۱۱)

این سخن حکیمانه آیت الله شیخ هاشم قزوینی چنان که خط مشی ایشان را در مسایل حاکمیت و جامعه می سازد، از جانبداری آشکار او از مجاهد پاک باخته ای چون نواب صفوی نیز پرده برمی دارد. در مصاحبه هایی که با شاگردان استاد انجام یافته است، به فرازهای برجسته ای از ظلم ستیزی و شجاعت ایشان برمی خوریم، چون در این مقاله، نویسنده بر آن است که آنچه را خود شنیده و دیده است روایت کند، از بازگویی دیگر نکته ها که در مصاحبه ها آمده است خودداری می شود.

۶- استاد و مکتب تفکیک

جای هیچ گونه تردید نیست که استاد قزوینی از شاگردان به نام آیه الله میرزا مهدی اصفهانی است، و عشق و ارادتی وصف ناپذیر به استاد خویش داشته است. وی از پیشگامان شاگردان جدی مرحوم میرزا مهدی بوده، و سراسر تفکر و اندیشه او را، مجموعه افکار آن عالم بزرگ تشکیل داده است. شاگرد ویژه ای که از سر شناخت و معرفت، و با انتخاب صورت گرفته است.

جریان شرکت استاد قزوینی در درس آیت الله میرزا مهدی اصفهانی به روایت استاد محمد رضا حکیمی چنین است:

آن روزها که استاد قزوینی در مشهد مدرس عالمقام و به نامی بودند، و کرسی درتس پررونی داشتند؛ آیت الله میرزا مهدی اصفهانی، از نجف راهی مشهد می شوند، و در این شهر اقامت می گزینند. در آن زمان مرحوم میرزا در درس معروف آن زمان، یعنی درس استاد قزوینی شرکت می کنند، و چند روزی به اشکال کردن می پردازند. روز سوم (یا بیشتر) آیت الله قزوینی که از دانش

این عالمان هستند که با جامعه خویش ارتباط برقرار می کنند، بسیار استوارتر از پیوندهای خانوادگی و نژادی قبیله ای و جغرافیایی و این عالمان هستند که وجدانی اجتماعی دارند و در راه هدایت و اصلاح مردمان چون شمع می سوزند.

معروف آن زمان که اکنون فراری است، سخنرانی می کرد و برخی آقایان که وابستگی به دربار داشتند یا برای گره گشایی از کار مردم، خود را چنین وانمود می کردند شرکت می جستند و برخی از طلاب ساده دل و بی تشخیص، یا بی هویت و بی شخصیت که از روحانیت تنها لباسش را برتن داشتند، نیز در این مجلس حضور می یافتند. در یکی از آن سال ها که چنین مجلسی برگزار شده بود، حضرت استاد روز بعد در جلسه درس، با کمال صراحت و بیم ناشناخته (۱۰) چنین فرمود: «طلبه ها شاه برای شما چکار کرده است که در مجلس دعای او شرکت کردید؟! برخی بزرگترها (به نظر، نام کس یا کسانی را بر زبان آورد) اگر شرکت نکنند آنرا، بیخ بخور، می کنند...». آن گاه که این مثل مشهلی را بر زبان راند، انگشت خویش را بر گلو نهاد. به این معنا که آنها را می کشند، و برای تقیه و حفظ جان شان چنین می کنند، لیکن شما چرا شرکت کردید؟!

این روشنگری و شجاعت، و سخن حق بر زبان راندن، و از جباران زمان نهراسیدن، راه و روش این عالم بزرگ بود.

برای همین روش استاد بود که از شهید نواب صفوی در درس تجلیل می کرد. در این جاموضوعی را از استاد محمد رضا حکیمی بازگو می کنم، که از زبان خود ایشان شنیدم و در کتاب «مکتب تفکیک»

سرشار این مستشکل آگاه می گردد، و شایستگی او را کشف می کند، بدون هیچ خودخواهی و خودبینی از کرسی تدریس پایین می آید، و دست این مستشکل را می گیرد، و بر کرسی تدریس و در جایگاه خود می نشاند و می گوید: شما حق به این مقام هستید، و شما درس بدهید، و ما شاگردی می کنیم.

از آن روز بسیار کم نظیر، جای استاد و شاگرد عوض می شود، و آن به ظاهر شاگرد و مستشکل یعنی آیت الله اصفهانی بر مسند استادی تکیه می زند، و استاد رسمی درس در شمار شاگردان در می آید، و به استفاده از درس این استاد تازه رسیده می پردازد.

استاد قزوینی چنان شیفته مقام علمی آیت الله میرزا مهدی می گردد که تنها به شاگردی خویش بسنده نمی کند، بلکه دوستان و همدرسان دیگر خود را نیز که از عالمان بنام حوزه بودند، از جریان آگاه می سازد، و آنان را نیز به شرکت در درس این استاد تازه رسیده تشویق می کند. یکایک آنان نیز در این درس تازه شرکت می کنند، و هر یک به گونه ای شیفته عقل و درایت و تبحر آیت الله میرزا مهدی اصفهانی می گردند، و آنان که خود سال ها استادان رسمی حوزه بودند، دیگر بار به شاگردی شخصیتی بزرگ روی می آورند.

این جریان استثنایی در زندگی عالمان بزرگ، بیانگر این موضوع است که استاد قزوینی، مبانی فکری و اصول اندیشه های استاد خویش را پسندیده و باور کرده است، و گرنه به چنین فداکاری بزرگی دست نمی زد. بنابراین در تفکیکی بودن استاد اندک تردیدی راه ندارد. شواهد و نمونه های فراوان دیگری نیز هست، که استاد قزوینی گرایش های اصولی به معیارها و مبانی تفکیک داشتند. موضوعی را نیز نقاد و محقق بزرگوار آیت الله سیدجعفر سیدان برایم نقل کردند، که خود شخصا از استاد قزوینی شنیدند، و صراحت بی نظیری در تفکیکی بودن دارد، لیکن چون تعبیرها درباره فلسفه یونان بسیار زننده و تعریض آمیز است، از بازگویی آن خودداری می شود.

من لازم می دانم در این بخش از مقاله به بحث «طلب و اراده» کفایه نیز اشاره کنم که خود در درس حضور داشتم، و به گونه ای روشنگر همین شیوه تفکر استاد است:

از بحثهای مطرح شده در مبحث الفاظ «طلب و اراده» است که در کفایه مطرح گردیده، و با جمله فارسی (در متن عربی) «قلم اینجار سید سر شکست»

□ حضرت استاد چون دیگر عالمان

شیعی اندیش، ظلم ستیز بود و

هرگاه فرصتی می یافت این روحیه

تسلیم ناپذیر خود را آشکار

می ساخت. دوران تبعید و زیر نظر

گرفتن و مأمور مخفی بر او گذاشتن

دلیل روشن آن بود. نظام ضد دین و

سر سپرده شاهی از او هراس داشت

و او را امر فی محاصره کرده بود.

پایان یافته است.

درست به یاد دارم درس استاد قزوینی که به این فصل رسید حال و هوای دیگری به خود گرفت و استاد با شور و خروش ویژه ای به تحلیل و ژرفکاری موضوع جبر و اختیار پرداخت، و درس سطح به درس خارج بدل گشت، و همین یک فصل چند روز- و خارج از متن- ادامه یافت. پس از تحلیل کامل مطالب کفایه، ورد منطقی و عقلی پندار نویسنده کتاب به خواندن متن بازگشت، و سطور پایانی این فصل را خواند و به فراز «قلم اینجار سید سر بشکست» که رسید، آن را با لحن تعریض آمیزی بر زبان آورد، و بی درنگ گفت: «ای کاش زودتر می شکست و به اینجا نمی رسید.»

جالب توجه این است که در بحثهای روشنگرانه استاد، شنیده نشد که به آیه ای از قرآن یا حدیثی از معصومان (ع) استدلال کند، و به نقد سخن صاحب کفایه بپردازد، و محور کلام را مخالفت با قرآن و حدیث قرار دهد، که برخی سطحی نگران بگویند عقلیات را نمی شود با نقلیات پاسخ گفت! بلکه با اینکه در این زمینه آیات قرآن کریم و احادیث پیامبر (ص) و امامان (ع) بسیار فراوان است، و موضوع اختیار از ضروریات انکار ناپذیر داده های وحی به شمار می آید، با اینهمه استاد در برابر بافته های به ظاهر عقلی آنان، به استدلالهای

دندان شکن عقلانی دست زد، و با دریافتهای خرد ناب انسانی به جنگ آنان رفت.

آری این یکی از پایه های تفکر تفکیکی است که عقل و مستقلات عقلی انسانها را ملامت شناخت قرار می دهد، و انسان را از تقلید بویژه تقلید آباء تعلیم رهایی می بخشد.

باری آن روز گذشت و خاطره آن از ذهنها محو نگردید، و چهره برافروخته استاد که نشانگر شور و شوق و صف ناپذیری بود چون تندبسی زرین در آینه روان شاگردان جاودانه ماند.

۷- بی محتوایی برخی بخشهای علم اصول. روزی استاد در درس اصول، فصل «مقدمه واجب» پس از اینکه مباحث آن را روشن ساختند، به تناسب داستانی را بازگو کردند که از سخنانی قابل تأمل و آگاهی بخش است آن داستان چنین بود: روزی از قزوین عازم تهران شدم، و سینه سفر در آن روزگار درشکه ماندنی بود که سه چهارم مسافر بیشتر ظرفیت نداشت. من به محل رفتم و سوار شدم، یکبار دیدم که مهندس بلژیکی و همسر و مترجمش همسفر من هستند. به راه افتادیم، در میانه راه، مهندس بلژیکی به مترجم گفت: از این آقا پیرسید که چکاره است؟ مترجم از من پرسید. گفتم: من از علمای شیعه هستم.

درست به یاد دارم که استاد این جمله را با لحنی سبک و تمسخر آمیز گفت، و بگونه ای روزگار جوانی و دوران آغاز طلبگی و غرور و خودبینی های آنها را تحقیر کرد.

دیگر بار مترجم مهندس بلژیکی پرسید: «از فارغ التحصیلان هستید، یا دارنده دس می خوانید؟» گفتم: درس می خوانم. سپس پرسید: چه می خوانید؟ گفتم: وجوب مقدمه واجب. گفت: یعنی چه؟ گفتم: یعنی اگر بخواهیم پشت بام برویم نخست لازم است نردبان تهیه کنیم یا نه؟ بلژیکی گفت: اینکه روشن است که هر کس بخواهد بالای بام برود باید نردبان تهیه کند.

من گفتم: شما چه می کنید و چه خوانده اید؟ گفت: من مهندس، و به ایران آمدم، و زمینها را بررسی می کنم، تا کشف کنم که معادنی در درون آن هست؟ و آنها را مشخص کنم تا اکتشاف شود و مورد بهره برداری قرار گیرد.

حضرت استاد، اینجا فرازی را بر زبان آورد، که از جمله تعبیرهای مشهدی است و چنین گفت: آنگاه که مهندس اروپایی دانش خود و نتیجه اش را باز گفت «من نور شدم» یعنی سرفاکننده و شرمسار و

خجالت زده شدم. که من چه می‌خوانم و او چه خوانده است!

براستی نقل این جریان در جلسه درس آموزنده نکاتی طلایی است:

۱- بخشهایی در اصول یا دیگر کتابهای درسی فایده‌ای ندارد، و جز وقت‌کشی بازدهی نمی‌تواند داشته باشد.

۲- توجه طلاب به تحولات زمان و ارزش دانشهای جدید، و شناخت طبیعت و مواد و آثار آنها.

۳- دوری از غرور و خودخواهی که بویژه در اوایل طلبگی عارض برخی می‌شود، و خود را «اهل‌العلم» می‌دانند، و دیگران را «اهل‌الجهل» و غیرعالم فرض می‌کنند.

۴- طلاب را در این اندیشه فرو می‌برد که به بازنگری و تجدیدنظر در دروسهای حوزه بیندیشند، و برخی کتابها یا موضوعات در کتابهای درسی را وحی منزل نینگارند، و عمر را بر سر آنها تلف نکنند. حالیا که قلم به اینجا رسید، مناسب می‌دانم جریان یکی از دروسهای خارج در مبحث «مقدمه واجب» را که خود شرکت داشتم باز گو کنم به امید اینکه طلاب جوان را سودمند افتد.

در یکی از دروسهای خارج اصول در مشهد، سیر بحث به «مقدمه واجب» رسید، و استاد معروف آن، نخست به بیان ثمره پرداخت و چنین گفت «وتظهر الثمره فی النذر». سپس به نقد این پندار پرداخت و این ثمره را مردود دانست. درس که به اینجا رسید، و بی‌ثمر شمار آمد اینجانب گفتم: از این فصل بی‌فایده و بی‌نتیجه بگذرید و به فصلهای دیگر بپردازید، که ره‌آوردی داشته باشد، و عمر گرانمایه‌های طلاب جوان بیهوده نگذرد؟

در این هنگام دوست دیرینه‌ام مرحوم حجت‌الاسلام اسماعیل فردوسی‌پور نیز بگونه‌ای دیگر بر استاد خرده گرفت و رها کردن این مبحث را خواستار شد. استاد حاضر نشد از این مبحث بی‌فایده بگذرد، و حس تقلید از گذشتگان و نبود شجاعت لازم برای تحول‌آفرینی و نوگرایی مانع گشت که روش معمول را رها سازد. او به بحث بی‌فایده ادامه داد و چنین گفت: این مبحث اگر چه فایده‌ای ندارد ولیکن علمیت دارد.

شگفتانمی‌دانم چه علمیتی داشت، و کدام مشکل از حوزه‌های علمیه یا جهان اسلام و کشورهای اسلامی حل می‌کرد و کدام راه‌ناهمواری را در مسیر طلاب هموار می‌ساخت.

بهر حال این استاد چنانکه به یاد دارم حدود سه ماه، گل‌وقت مادر در دوره جوانی را به بیهوده گذراند، و

هرگاه شمارا دیدم که بدینجامی آمدید، نخست پای چپ را می‌گذاشتید، منم از شما آموختم.

استاد افزود: در این مورد ما دستوری نداریم، درباره مسجد آمده است که به هنگام ورود پای راست را پیش نهید و در دستشویی پای چپ را، لیکن در مورد حمام دستوری نداریم.

چرا من پای چپ را پیش گذاشتم، به این علت که برخی در راه رفتن چپی‌اند و برخی راستی، یعنی برخی پای چپشان پیش می‌گیرد، ناخودآگاه پای چپ را می‌گذارم. لیکن پیرمرد چون مرا به عنوان روحانی می‌شناسد، کارهای مرا زیر ذره بین گذاشته است و از همه رفتارهای من درس می‌آموزد و این چپ روی مرا ملاک قرار داده و در خزینه حمام با پای چپ وارد شده است.

استاد گفت: من به او موضوع را یادآور شدم و اشتباهش را برطرف ساختم.

پس از روایت این داستان ایشان اندرز دادند و فرمودند: طلبه‌ها مواظب اعمال و رفتار تان باشید و اگر به روستا یا شهری می‌روید و می‌بینید میزبان شما نماز شب می‌خواند، شما اگر ریا هم هست برخیزید و نماز شب بخوانید، تا حرمت لباس روحانی شکسته نشود.

با این پندهای حکیمانه و برخاسته از درد دین داشتن، طلاب را آگاه می‌ساختند و اهمیت لباس روحانی را یادآور می‌شدند.

در روزگار استاد که طلاب بر جامعه حاکم نبودند، لیکن اکنون کار بسیار دشوارتر است، زیرا که طلبه‌ها و روحانیان طبقه حاکم انگاشته می‌شوند،^(۱۲) و بسیار افزونتر از گذشته در دید و زیر ذره بین مردم قرار دارند و هر اشتباه کوچک آنان به حساب اسلام و همه روحانیت گذاشته می‌شود.

در کوچه، خیابان، صف‌نان، صف‌شیر و هر کجای دیگر باید دقت کنند که کاری برخلاف حق و حقوق مردم انجام ندهند و انتظاری بیشتر از دیگران نداشته باشند. اگر جایی و کسی می‌خواهد بیشتر احترام بگذارد و حق یا حقوقی را به خاطر یک روحانی یا رفاقت و... زیر پا نهد خود روحانی نپسندد که زیان کلی آن بسیار ویرانگر است.

به راستی اگر کسی اعلم‌عالمان است، برای مثال باید هنگامی که به نانوائی می‌رود و یا مطب پزشکی و... طبق نوبت باشد، و بداند که حق عزیز و پاسداشتنی است، حق کوچک باشد یا بزرگ، خرد باشد یا کلان، حقدار صغیر باشد یا کبیر، شخصیت باشد یا گمنام. این اصل تردیدناپذیر اسلامی و الهی، بدون ذره‌ای کم و کاست مورد توجه دائم قرار

□ از پندهای فراموش‌نشده‌نی استاد این بود که روحانی نیز زیر ذره‌بین مردم قرار دارد و کارهای ریز و درشت او را می‌نگرند و به داوری می‌پردازند و کاری فردی را به همه نسبت می‌دهند.

ما و دیگران طالبان جوان را به مسائلی تهی از فایده سرگرم ساخت، و از دانستنی‌های لازم و بررسی قرآن و نهج‌البلاغه و صحیفه سجادیه و دیگر منابع اصیل اسلامی بازداشت.

بازی آن روزها گذشت و روشنگری‌های آیه‌الله قزوینی و نوع برخورد‌های آموزنده ایشان، چنین معیارهای سازنده‌ای را در اندیشه نسل جوان طلاب وارد ساخت و از جمود فکری و عملی‌رهایی بخشید و افق بازتری برای آنان گشود. رحمت بی‌پایان خداوند بر آن عالم روشنفکر و روشنگر باد.

۸- روحانی زیر ذره‌بین مردم

از پندهای فراموش‌نشده‌نی استاد این بود که روحانی نیز زیر ذره‌بین مردم قرار دارد و کارهای ریز و درشت او را می‌نگرند و به داوری می‌پردازند و کاری فردی را به همه نسبت می‌دهند.

حضرت استاد این موضوع را در ضمن بازگویی داستانی که برایشان رخ داده بود، بیان کردند.

روزی در میانه درس فرمودند: طلبه‌ها در جامعه و در دید مردم خواستان جمع باشد؛ من در هاشم‌آباد در خزینه حمام بودم، دیدم یکی از پانمبری‌ها هنگام ورود به خزینه، لحظاتی ایستاد، و نخست پای چپ را پیش گذاشت و سپس پای راست را؟ من از او سؤال کردم، فلاتی چرا پای چپ نخست در خزینه گذاشتی و سپس پای راست را؟ در پاسخ گفت: من

گیرد و این حاکمیت علوی چون تابلویی فراروی ما باشد:

کسی از امام بزرگ انسان حضرت علی (ع) پرسید: «ای امیر اوسع من الارض: چه چیز از کره زمین بزرگتر است؟ امام فرمود: الحق اوسع من الارض» (۱۳): حق از گستره زمین بزرگتر و فراختر است.

امروزه اگر طلبه یا روحانی برخلاف این روش رفتار کند، اگر چنین کارهایی از مردم عادی یک گناه شمرده می شود، از روحانی چند گناه:

گناه اول اینکه حقی را زیرپا نهاده، و خویش را مبدون فرد یا افرادی ساخته است. گناه دوم اینکه به کل روحانیت صدمه زده و حرمت آنان را زیرپا گذاشته است. سوم اینکه نظام اسلامی را زیرسؤال برده و بی اعتبار کرده است.

برای همین بی ملاحظگی است که می نگریم از قدر و منزلت روحانی کاسته شده و قداست آنان کم رنگ گشته است و متأسفانه مردم رفتار افراد زابه حساب هم می گذارند و بی گناه و گناهکار را یکسان محکوم می کنند، و درباره همه داوری ناهنجاری دارند. باری سخن این استاد فرزانه و خداپاور را گوش کنیم، و چون مشعلی فراره خویش داریم.

فصل ۹:

عالم و شناخت زمان

مجله و روزنامه خواندن استاد را نوع شاگردان دیده بودند، و در بیشتر مصاحبه ها آمده است. این بی نهایت کوچک نیز و شاید بیش از دیگران با چشم خود دیدم، برای مسیر مشترکی که با استاد داشتیم. در دوران حضرت استاد، از مشاق (بین فلکه سعدی و میدان شهدا) منزل پدری به طرف مدرسه نواب می آمدیم، و صبحهای زود آن زمان وسیله ای نبود، و بیشتر این راه را پیاد می پیمودیم. بسیاری اتفاق می افتاد که جلو کوچه (چهارباغ) و (آب میرزا) به استاد برمی خوردیم. نش کوچه آب میرزا و خیابان، فروشگاه بسیار کوچکی بود، و دربهای چوبی قدیمی داشت. استاد صبح زود - حدود نیم ساعت پس از طلوع آفتاب - که هنوز مغازه باز نکرده بود، مجله ای را که شب گرفته بودند، از جیبشان بیرون می آوردند و لای لنگه های درب به داخل مغازه می انداختند، این کار چندثانیه نیز طول می کشید که مجله نرم نرمک از فاصله کم در بهای عبور کند و سالم داخل مغازه بیفتد. شبها نیز هنگام بازگشت به خانه، من بارها می دیدم، حضرت استاد از حرم که به طرف منزل می رفتند، جلو مغازه توقف کوتاهی می کردند، و مجله ای را از او می گرفتند. بنظر

می رسید مجله «خواندنیها» بود. چون قطع مجله که از فاصله دیده می شد به قطع مجله خواندنیهای آن زمان می خورد، و چون برخی مجله های دیگر نبود. بهر حال این روش سالیان دراز زندگی استاد بود که من شاهد آن بودم.

در درس آقا نیز این مجله خواندن نمود پیدا می کرد، و اگر نقل خبری، یا رخدادی مناسب بود، ایشان با استاد به گزارشهای رسمی، آن را بازگو می کرد. باری استاد که از خلق خدا یک سره بریده بود، و بیشترین مصاحبت را با طلاب و حوزه علمیه داشت، از راه مجله خواندن مداوم، آگاهیهای لازم را کسب می کرد، و در جریان حوادث و امور مردم و کشور قرار می گرفت، و از این رهگذر می کوشید که از زمانه و دگرگونیهای آن باخبر باشد.

این استاد بزرگ که نه تنها اصول و فقه به شاگردانش می آموخت بلکه همراه با آن، درس چگونه بودن، و چگونه زیستن نیز آموزش می داد، و هوشیار و آگاه به جامعه و مردم می نگریست.

این موضوع در رفتار استاد را باید با جو و احوال کنونی نسنجید؛ بلکه باید ظرف زمانی دوران استاد و سطح فکرهای آن روزگاران را در نظر گرفت، تا عظمت کار استاد نیک آشکار گردد. استاد برآستی به این حکمت جاودان جامه عمل پوشید:

امام صادق (ع): «العالم بزمانه لا تهجم علیه الوابس» (۱۴): آن کس که نسبت به زمان خود شناخت داشته باشد، از هجوم شبهه ها در امان است.

این مقاله در اینجا به پایان رسید، لیکن گفتنی ها و شنیدنیها درباره عظمت و الایی مقام علمی و عملی استاد همچنان باقی است، و این بار مسوولیتی بس بزرگ است بر دوش دانایان و فرهیختگان؛ که برای آگاهی نسل جوان امروز تلاشی درنگ ناپذیر را آغاز کنند، و با نگارش نوشته هایی گویا، روان، زیبا، و در عین حال پرزرفا و عینیت گرا به رشد و تعالی فرهنگ عمومی دست یازند، و تربیت یافتگان این مکتب را نیک بشناسانند و از آنان برای نسل جستجوگر و تشنه جامعه ما الگو بسازند، و با عرضه کتابهایی ارزان قیمت، آگاهی و بینشگرایی، دینی را در طبقه دانش آموز و دانشجوی و طلبه این سرزمین بگسترانند، و نسل حاضر را که هدف اصلی تهاجم فرهنگی دشمن است، واکسینه کنند، و مصنوعیت بخشنند. متأسفانه نسل ما، در اثر کوتاه دستی در معرفی فرزندان، به الگوپذیری از دیگران، و

بیگانگان گرایش یافت، و آنچه خود بهترین آن را داشت ز بیگانه تمنا کرد.

کوششهای برادران اندیشمندم در معرفی استاد بزرگوار حضرت آیه الله شیخ هاشم قزوینی، گامی است در راستای انجام این مسوولیت بزرگ، امید که موفقیتی را در برداشته باشد، و اجر و پاداشی الهی را موجب گردد.

پی نوشت:

۱- مگر در مواردی اندک

۲- سوره توبه ۱۲۲/۹

۳- سوره نساء ۱۹/۴

۴- هاشم آباد، روستایی در اطراف قزوین

۵- این موضوع را آن شهید بزرگوار از شخص آیه

الله خویش، در نجف برایم بازگو کرد، و رحمت خدا بر آنان باد.

۶- الحیاه ۱/۱۳۰، به نقل از: بحار ۲/۲.

۷- نهج البلاغه/۵۳.

۸- الحیاه ۱/۱۷۸، عیون اخبار الرضا (ع) ۲/

۱۳۱.

۹- این موضوع از استاد علامه محمدرضا

حکیمی روایت می کنم.

۱۰- و با وجود قطعی مأموران اطلاعات.

۱۱- مکتب تفکیک/۴۳۹، چاپ نخست،

۱۳۷۵.

۱۲- اگرچه درس خوانده های امروز داخل و

خارج حاکمند، لیکن نوک پیکان انتقادها را به سوی روحانیون می گیرند.

۱۳- بحار ۳۱/۷۸

۱۴- الحیاه ۲/۴۷۵، تحف العقول/۲۶۱